

## دکتر قمشهای



مردی به بزرگی و زیبایی عشق ...

کشور ما در تمام طول تاریخ، کشور مردان بزرگ بوده است.

مردان بزرگی که در ابعاد جهانی بزرگ بوده‌اند. مردانی که به قول گونه مثل کوهسارند. هر چه به آنها نزدیکتر می‌شوی، دامنه شکوه و بزرگی آنان، چشمگیرتر می‌شود.

در گذشته‌های دور، بیرونی‌ها، بسوعلی‌ها، ابوسعید ابوالخیرها، فردوسی‌ها و حافظ‌ها و سعدی‌ها و هزارها کس چون آنان می‌داشته‌ایم؛ که نامشان برجای مانده است؛ اما بسیار کسان نیز می‌داشته‌ایم که از عنقا، بی‌نشان‌تر بوده‌اند و حتی نام از خویش بر جای نگذاشته‌اند.

در کیش ما، تجرد عنقا، تمام نیست

در قید نام ماند، اگر از نشان گذشت

مثلاً ندانم کجا دیده‌ام در کتاب که بزرگمردی چون عین‌القضات همدانی؛ خود مرادی آبی می‌داشته است. آنقدر آبی که حتی حید و سوره نمازهای روزانه را عین‌القضات خود بدو می‌آموخته است و چون از او می‌پرسند که چگونه مردی به بزرگی تو، فرید کسی است که باید بدو «قُلْ هُوَ اللَّهُ» بیاموزی؟

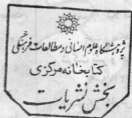
عین‌القضات می‌گوید: من بدو قول هو الله می‌آموزم و او به من توحید می‌آموزد!

نام مردی بدین سترگی در تاریخ نمانده است؛ اما آیا از بزرگی امثال او کسی چیزی می‌تواند کاست؟

در مورد اقبال لاهوری نیز حکایتی همگون آنچه گذشت، یاد کرده‌اند؛ یعنی گفته بوده‌اند که استادی که از وی نام می‌بری، کدام اثری را از خود بر جای گذارده است؟

و او در پاسخ گفته بوده است: اثری چون مراا باری؛ امروزه نیز کشور، از حجت‌های دانش و هنر و عرفان و بزرگواری و... خالی نیست...

# قلم انداز :



امروز صبح وقتی از خواب برخاستم، تلویزیون داشت یک برنامه خارجی را در مبارزه با آلودگی هوا نشان می‌داد.

از جمله خاطرات یک فضاییما را بیان می‌کرد که نخست بار «زمین» را از حوالی کره ماه دیده بود و می‌گفت: «تمام کره زمین از پنجره سفینه‌ای که در آن نشسته بودم، پشت انگشت شست من پنهان می‌شد و دریافتم که در عظمت کائنات، کره زمین چقدر حقیر است و حقیرتر ماییم که روی این کره حقیر، می‌پنداریم کسی هستیم و گناه، خویشمان را مرکز کائنات می‌انگاریم!»

پیش خود گفتم درود بر آن شاعر بزرگ که سروده است: جهان در جنب این افلاک بالا

چو خشخاشی بود بر روی دریا نگر تا خود از آن خشخاش، چندی ننگر تا خود بر سر تپه خود بخندی

چوب را آب فرو می‌برد دانی چیست؟

شرم دارد ز فرو بردن پرورده خویش  
این تفاوت، نتیجه زاویه نگرش امثال من با سعدی‌هاست.  
اشاره دقیق به همین تفاوت زاویه دید است که صائب  
می‌گوید:

مرا ز سیر چمن شم، تو را نشاط رسید

تو خنده گل و من داغ لاله می‌بینم  
البته، دکتر تمش‌های‌ها، در دوره آموختن، خود نیز گوش  
مفتاوتی می‌داشته‌اند که اینک چشم متفاوتی دارند:

از زمخشری پرسیده بودند که در رثای «ابومضَر» استاد  
وی، این اشک‌ها چیست از چشمت فرو می‌ریزد چندان که در  
مرگ پدرت چنین فرو نمی‌ریخت؟  
پاسخ داده بود که:

اینس ذُرورهای اشک که خوشه خوشه از چشمانم فرا  
می‌جوشد و فرو می‌ریزد، همان‌هایی است که ابومضَر در  
حیات خود، دانه دانه در گوشم فرو کرده بود.

و تسألته ما هذه الذرر التي

تساقطت من عينيك سمطين سمطين  
فقال هي الذرر التي كان قد حشى

ابومضَر اذنى، تساقطت من عيني  
البيته چنانکه گفتم، گوش امثال زمخشری، صدف چنان  
ذُرورهای می‌تواند بود؛ نه گوش‌های امثال این بنده که یکی  
در دیگری دروازه است!

صائب، این شاعر نکته‌ها، می‌گوید:

تفاوت است میان شنیدن من و تو

تو بیست در و من فتح باب می‌شوم

\*\*\*

بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم که متأسفانه ما در ایران زنده  
خوب و مرده بد نداریم؛ در طول قریب یکسالی که این  
دانشمند عارف و سخنور سخن گستر، چنین جان جان  
همگان را نوازش و بالش می‌دهد، هیچ یک از مطبوعات ما  
حتی یک سطر از وی و کار سترگی که می‌کند، ننوشته‌اند...  
باز به قول بیدل:

نظقت چه فسون خواند که گوش همه کر شد؟



یکی از آنان استاد دکتر حسین الهی تمش‌های است.

مردی از خاندان عرفان و حکمت و شعر

مردی به تُردی ساقه انجیر

و بروندی سروهای بلند...

بیان شیرین و گنجینه دریاگون معارف شعر عرفانی که همه  
را در دسترس دارد، به قول بیدل:

بحر قدرتم بیدل، موج خیز معنی‌ها

مصرعی اگر خواهم سرکنم، غزل دارم

و همین وسعت آگاهی را در ادبیات زبان انگلیسی (از

بریتانیا تا آمریکای شمالی) دارد.

اما آنچه مهمتر از همه اینهاست؛ دو چیز است:

- نخست: وحدتی است که در همه این مجموعه دانش‌ها  
و معارف از قرآن و شعر پارسی تا شکسپیر و انجیل در گفتار  
او، به چشم می‌خورد...

- دو دیگر زاویه نگرش و ویژگی این نگرش است. آنچه  
همه بزرگان را از افراد معمولی جدا می‌کند، همین زاویه نگرش  
است.

مثلاً اگر از من پرسیده بودند که چرا چوب در آب فرو  
نمی‌رود، بنده حداکثر می‌گفتم: چون وزن مخصوص آن کمتر از  
آب است.

اما به پاسخ سعدی دقت فرمایید: